

## مرجعیت نظری دیوان بین‌المللی دادگستری

محمد رضا ضیائی بیگدلی<sup>۱\*</sup>، حسن باقرزاده<sup>۲</sup>

### چکیده

منطق مورد استفاده در حقوق، نمی‌تواند محدود به منطق صوری باشد، زیرا حقوق، حوزه قضاوت‌های ارزشی است که اثبات ریاضی و آزمایش تجربی را بر نمی‌تابد. منطق حقوق، منطق اقناع و احتجاج است. نظریه احتجاج به بررسی استدلال‌هایی می‌پردازد که در مورد قضاوت‌های ارزشی به کار می‌روند. یکی از استدلال‌هایی که در این نظریه کاربرد دارد، «احتجاج مبتنی بر مرجعیت» است. در این احتجاج، مرجعیت نظری یک شخص یا نهاد به‌عنوان دلیلی بر قوت یک ادعا مورد استناد قرار می‌گیرد. نظرهای دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان نهاد قضایی معتبر، در گفتمان‌های جاری در سطح بین‌المللی به‌وفور مورد استناد و اتکا قرار می‌گیرند؛ اما استناد موفق به مرجعیت نظری دیوان، منوط به حصول برخی شرایط است. بررسی این شرایط در خصوص استناد به مرجعیت نظری دیوان بین‌المللی دادگستری به درک نقش این نهاد قضایی در عرصه بین‌المللی کمک خواهد کرد.

### کلیدواژه‌ها

احتجاج مبتنی بر مرجعیت، اقناع، دیوان بین‌المللی دادگستری، مرجعیت نظری، منطق حقوق، نظریه احتجاج، نظرهای شخصی قضاوت دیوان.

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).  
Email: reza.zb.ziai@gmail.com

۲. دانش‌آموخته دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.  
Email: hassanbagherzadeh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۹

## مقدمه

گفتمان بین بازیگران صحنه بین الملل و اقناع حاصل از آن، نقش مهمی در متابعت دولت‌ها از قواعد حقوق بین الملل دارد. محققان برجسته‌ای همچون توماس فرانک<sup>۱</sup> و آبرام چایز<sup>۲</sup> و آنتونیا هندلر چایز<sup>۳</sup> بر اهمیت گفتمان و استدلال در ایجاد متابعت از قواعد حقوق بین الملل تأکید کرده‌اند (Chayes & Chayes, 1995: 25, 123; Franck, 1995: 14). دولت‌ها به صورت مستمر در حال توجیه رفتارهای خود و مدح و ذم رفتارهای دیگران از طریق مذاکرات دیپلماتیک هستند و این امر، بخش مهمی از کار روزمره وزارتخانه‌های امور خارجه همه دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. در این گفتمان، هنجارهای حقوقی<sup>۴</sup> نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند و دولت‌ها با تکیه بر آنها سعی در توجیه رفتارهای خود دارند؛ نقض هنجارها به موجب یک عمل، «تقریباً همیشه مبنایی برای عدم تأیید آن عمل محسوب می‌شود» (Chayes & Chayes, 1995: 119). در گفتمانی که هنجارهای حقوقی موضوع آن باشد، ناگزیر، پای قضاوت‌های ارزشی<sup>۵</sup> به میان می‌آید. نگاهی به هنجارهای حقوقی به طور عام و هنجارهای حقوق بین الملل به طور خاص، نشان می‌دهد که تا چه حد، مسئله قضاوت‌های ارزشی واجد اهمیت است. برای نمونه، منشور ملل متحد، هم بر اصل حق تعیین سرنوشت مردم و هم بر ضرورت احترام به تمامیت ارضی دولت‌ها تأکید می‌کند<sup>۶</sup> و تراحم بین این دو اصل، موضوع بحث‌ها و مناقشات بسیاری در خصوص استعمارزدایی بعد از جنگ جهانی دوم و نیز وضعیت یوگسلاوی سابق و اتحاد جماهیر شوروی سابق بعد از جنگ سرد بوده است (Chayes & Chayes, 1995: 120-121). حتی در مواردی که بین هنجارهای حقوق بین الملل تراحمی وجود ندارد، ممکن است تعیین حدود یک هنجار و تفسیر آن یا توصیف حقوقی یک رفتار مشخص، محل نزاع واقع شود (Chayes & Chayes, 1995: 121). منطقی که برای حل مسائلی از این قبیل به کار می‌رود، نمی‌تواند محدود به منطق صوری باشد (الشریف، ۱۳۸۶: ۲۱-۱۶)؛ منطق به کاررفته در حقوق، از نوع عقل عملی<sup>۷</sup> است که هدف از آن اقناع مخاطب در خصوص رجحان یک گزینه بر گزینه‌های دیگر است (Perelman, 1980a: 129). تجلی این منطق را می‌توان در «نظریه احتجاج»<sup>۸</sup> مشاهده کرد.

1. Thomas Martin Franck (1931-2009)
2. Abram Chayes (1922-2000)
3. Antonia Handler Chayes (1929)
4. Legal norms
5. Value judgments

۶. بند ۲ ماده ۱ و بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد.

7. Practical Reasoning
8. Argumentation Theory

از جمله استدلال‌هایی که در نظریهٔ احتجاج به کار می‌رود، «احتجاج مبتنی بر مرجعیت»<sup>۱</sup> است. در این نوع احتجاج، مرجعیت یک شخص، به‌عنوان دلیل مورد استناد قرار می‌گیرد. از قرن بیستم میلادی، تکیه بر احتجاج مبتنی بر مرجعیت و قبول ادعاهای مبتنی بر چنین احتجاجی، هم در حوزهٔ تصمیم‌گیری‌های عمومی و هم در رشته‌های تخصصی علمی، از جمله روش‌های مقبول معرفت‌شناسی بوده‌اند (Willard, 1990: 18). دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در تعاملات خود، هنگامی که قصد اقناع دیگران را دارند، در کنار سایر استدلال‌های خود و در تکمیل آنها، از احتجاج مبتنی بر مرجعیت نیز استفاده می‌کنند. استفاده از این احتجاج محدود به گفتمان بین افراد غیرمتخصص نیست؛ دادگاه‌ها و دیوان‌های داوری بین‌المللی نیز در آرای خود به‌هنگام کوشش برای اقناع مخاطب، از احتجاج مبتنی بر مرجعیت، به‌عنوان دلیل مکمل بهره می‌گیرند. یکی از نهادهایی که توسل به مرجعیت آنها، بسیار مورد استفاده واقع می‌شود، دیوان بین‌المللی دادگستری است. تصمیمات دیوان، فارغ از متن و محتوای آن و صرفاً به‌واسطهٔ جایگاه رفیعی که این نهاد از لحاظ تخصصی در میان مراجع حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی دارد، فی‌نفسه واجد ارزش اقناعی‌اند. همین ویژگی دیوان (مرجعیت نظری آن) موجب شده است که از تصمیمات دیوان در سایر گفتمان‌های اقناعی در صحنهٔ بین‌الملل استفاده شود. حال، سؤال این است که چه عواملی بر استفادهٔ معقول از «احتجاج مبتنی بر مرجعیت نظری دیوان» و اقناع ناشی از چنین احتجاجی تأثیر می‌گذارند؟

استدلال‌های به‌کاررفته در متن تصمیمات دیوان همواره مورد توجه محققان بوده است و به‌طور معمول، تحقیقات وسیعی برای تحلیل تصمیمات دیوان صورت می‌پذیرد. اما به‌نظر می‌رسد موضوع قدرت اقناعی نهفته در مرجعیت نظری دیوان، کمتر مطالعه شده و نیازمند توجه بیشتری است. در بخش‌های بعدی، ابتدا نگاهی به نظریهٔ احتجاج و یکی از انواع استدلال‌های مورد استفاده در نظریهٔ مذکور یعنی «احتجاج مبتنی بر مرجعیت» خواهیم داشت. پس از آن، عوامل تأثیرگذار بر اقناع حاصل از مرجعیت نظری دیوان بین‌المللی دادگستری، بررسی خواهد شد.

### توسل به مرجعیت نظری

برای درک نقش توسل به مرجعیت یک شخص یا نهاد متخصص در اقناع حاصل از یک گفتمان، ضروری است که ابتدا نگاهی به نظریهٔ احتجاج و مبانی آن بیفکنیم و سپس با احتجاج مبتنی بر مرجعیت به‌عنوان یکی از استدلال‌های مورد استفاده در این نظریه آشنا شویم.

1. Argument from Authority

## ۱. نظریه احتجاج

اندیشه دکارت درباره استدلال، مهم‌ترین تأثیر را در سده‌های اخیر بر فلسفه غرب داشته است. دکارت، بدیهی بودن<sup>۱</sup> را نصاب عقل قرار داد و فقط برهانی را عقلانی دانست که با استفاده از استدلال‌های کاملاً مسلم، بدیهی بودن ایده‌های روشنی را که اصل موضوعی<sup>۲</sup> نامیده می‌شوند، به قضایای<sup>۳</sup> منتج از آنها تسری دهد. مدل آرمانی دکارت، استدلال هندسی است و در واقع از دیدگاه وی، قضایا باید آنچنان باشند که درستی خود را به هر موجود عاقلی تحمیل کنند (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 1-2). بدین ترتیب از نظر دکارت، هر گونه اختلاف نظر، نه تنها نشانه وجود خطا، بلکه بیانگر عدم عقلانیت است (Perelman, 1979a: 112).<sup>۴</sup> عقلانیتی که دکارت پرچمدار آن بود، تحت تأثیر ریاضیدان‌ها به منطق صوری<sup>۵</sup> محدود شد؛ به گونه‌ای که هر آنچه در قالب منطق صوری و استدلال‌های ضروری<sup>۶</sup> آن قرار نمی‌گرفت، تماماً از حوزه عقلانیت خارج شد (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 2).

در اینجا سؤالی مهم مطرح می‌شود: آیا در حوزه‌هایی مانند فلسفه، اخلاق، سیاست و حقوق که نه منطق ریاضی و نه روش تجربی، راه‌حلی برای آنها ارائه نمی‌دهند، باید دست از عقل و منطق بکشیم و قائل به اختیار بی‌حساب و کتاب انسان شویم (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 3; Tyteca, 1951: 251)؟ این سؤالی بود که ذهن «خائیم پرلمن»<sup>۷</sup> را به خود مشغول ساخت. وی از اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی در جست‌وجوی نوعی از منطق برای قضاوت‌های ارزشی بود که بتوان آن منطق را برای مسائلی از زندگی که در خصوص آنها استفاده از استدلال ضروری و استدلال صحیح صوری ممکن نیست، به کار برد. پرلمن به‌همراه لوسی اولبرختز-تیتکا<sup>۸</sup> شروع به تحلیل جامعی از نمونه استدلال‌هایی کردند که در عمل توسط حقوقدانان،

1. Self-evidence
2. Axiom
3. Theorem

۴. دکارت در این خصوص می‌گوید: «وقتی دو نفر درباره یک موضوع، دو حکم متضاد را بیان می‌کنند؛ مسلماً حداقل یکی از آنها در اشتباه است و به‌نظر می‌رسد هیچ‌کدام از آنها حقیقت را در اختیار ندارد؛ زیرا اگر استدلال یکی از آن دو، مُحَقِّق و روشن می‌بود، بایستی قادر می‌شد آن را به طرف مقابل چنان عرضه کند که در نهایت موجب متقاعد کردن قوه فاهمه وی نیز شود» (Descartes, 1985: 11).

5. Formal logic

۶. در اینجا منظور از استدلال‌های ضروری، استدلال‌هایی هستند که در صورت صحت مقدمات در آنها، نتیجه مورد ادعا ضرورتاً و بدون هر گونه تردیدی حاصل شود. قیاس منطقی (Syllogism) از نوع استدلال‌های ضروری است.

۷. خائیم پرلمن (Chaim Perelman) فیلسوف شناخته‌شده در اروپا و نویسنده پرکاری بود که تأثیری بسیار مهم در فلسفه و نیز منطق حقوق به‌جا گذاشت. برای آشنایی با دیدگاه‌ها و آثار وی، ر.ک: Gross & Dearin, 2003.

8. Lucie Olbrechts-Tyteca (1899-1987)

فلاسفه، سیاستمداران، روزنامه‌نگاران و دیگرانی به کار برده می‌شد که سعی در قبولاندن یک قاعده به دیگران - آن هم در شرایطی که نه دلیل تجربی و نه منطق صوری قادر به حل مناقشه نبود - داشته‌اند (Gross & Dearin, 2003: 7). در حین این بررسی‌ها، این دو به نوشته‌های کلاسیک در خصوص خطابه<sup>۱</sup> و جدل<sup>۲</sup> به خصوص به دو رسالهٔ ارسطو یعنی «خطابه»<sup>۳</sup> و «طوبیقا»<sup>۴</sup> برخوردند و به تعبیر خودشان آن‌ها را «مجدداً کشف کردند» (Perelman, 1979b: 9). ثمرهٔ تحقیقات ده‌سالهٔ این دو نفر در نهایت در سال ۱۹۵۸ در کتاب دوجلدی بسیار مهم با عنوان *خطابهٔ جدید: رساله‌ای دربارهٔ احتجاج*<sup>۵</sup> به زبان فرانسه به منصهٔ ظهور رسید.<sup>۶</sup> در نظریهٔ احتجاج یا همان *خطابهٔ جدید*<sup>۷</sup>، معیار عقلانیت، معیار آرمانی دیکارت یعنی «قطعیت» نیست؛ معیار مدنظر در این نظریه، «مقبولیت» است (الشریف، ۱۳۹۳: ۳۴۲-۳۳۸). اما مقبولیت مدنظر در *خطابهٔ جدید*، تنها از راه استدلال عقلی و به‌صورتی آزادانه و بدون استفاده از فریب و اکراه به‌دست می‌آید. پرلَمَن نه‌تنها با نصاب بالای عقلانیت در تفکر دیکارتی - که همان قطعیت می‌باشد - مخالف است، بلکه با دیدگاهی که عقلانیت را مطابقت با واقعیت عینی<sup>۸</sup> معرفی می‌کند نیز به ستیز برخاسته است، زیرا در حوزهٔ علوم اعتباری با واقعیات عینی مواجه نیستیم، بلکه در این عرصه، صحبت از «بایدها» است و نه «هست‌ها» (الشریف، ۱۳۹۳: ۳۳۲-۳۳۰). بدین ترتیب پرلَمَن با تعبیر جدیدی که از نصاب و معیار عقلانیت ارائه کرد و با کنار نهادن صحبت از شناخت واقعیات عینی در حوزهٔ قضاوت‌های ارزشی، گسترهٔ عقلانیت را توسعه داد و این حوزه را نیز به زیر چتر عقل کشید (الشریف، ۱۳۹۳: ۳۳۴).

در نظریهٔ احتجاج، برخلاف استدلال اثباتی<sup>۹</sup> (برهان)، صحبت از درست یا غلط بودن استدلال نمی‌شود، بلکه صحبت از «قوت و ضعف» یک استدلال یا «مربوط و نامربوط بودن» آن مطرح است (Gross & Dearin, 2003: 24). پرلَمَن و اولبرختز-تیتیکا تأکید می‌کنند که قلمرو احتجاج، مربوط به حوزهٔ امور باورکردنی<sup>۱۰</sup> پذیرفتنی<sup>۱۱</sup> و محتمل<sup>۱۲</sup> است و حوزهٔ استدلال در خصوص واقعیات عینی را باید به‌صورتی جدا از نظریهٔ احتجاج مطالعه کرد (Perelman &

1. Rhetoric

2. Dialectic

3. On Rhetoric

4. Topics

5. *La Nouvelle Rhétorique: Traite de l'Argumentation*, Universitaires Presses de France, 1958

۶. ترجمهٔ انگلیسی این اثر بسیار مهم و تأثیرگذار، در سال ۱۹۶۹ به چاپ رسید. برای مطالعهٔ آن ر.ک:

Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969

7. The New Rhetoric

8. Objective Truth

9. Demonstrative reasoning

10. Credible

11. Plausible

12. Probable

1, 4: Olbrechts-Tyteca, 1969). به عبارت دیگر، احتجاج در اموری به کار می‌رود که در آنها به تصمیم‌گیری نیاز باشد.<sup>۱</sup> برخلاف استدلال صوری که در آن سیر استدلال حالت زنجیره‌ای دارد، روش احتجاج غیرصوری، یک شبکه متشکل از همه احتجاجاتی است که با همدیگر به‌منظور رسیدن به نتیجه مطلوب ترکیب شده‌اند (Perelman, 1979b: 18)؛ به همین سبب، استدلال‌هایی که در نظریه احتجاج از آنها استفاده می‌شود، اغلب به‌تنهایی به کار نمی‌روند و در کنار سایر استدلال‌ها، به تکمیل و تقویت همدیگر می‌پردازند.

## ۲. احتجاج مبتنی بر مرجعیت

«احتجاج مبتنی بر مرجعیت» از جمله استدلال‌هایی است که در نظریه احتجاج جایگاه مهمی دارد (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 306). پرلمن و اولبرختز-تیتکا این نوع از احتجاج را در گروه «احتجاجات مبتنی بر ساختار واقعیت»<sup>۲</sup> دسته‌بندی کرده‌اند. پرلمن و اولبرختز-تیتکا با تبیین رابطه متقابلی که بین «شخص» و «فعل» وی<sup>۳</sup> برقرار است، نشان می‌دهند که این رابطه، ریشه «احتجاج مبتنی بر مرجعیت» را تشکیل می‌دهد (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 305-310). در واقع در این احتجاج، پذیرش فعل یک شخص، ناشی از مقبولیت وی نزد مخاطب است؛ چنین شخصی را که به نظر و سخن وی استناد می‌شود، «مرجع نظری» می‌نامند.<sup>۴</sup> احتجاج مبتنی بر مرجعیت در نقطه مقابل «احتجاج علیه شخص»<sup>۱</sup> قرار دارد

۱. اموری که با واقعیات عینی سروکار دارند، از اموری که در آنها نیاز به تصمیم‌گیری وجود دارد، متمایزند. بنابراین هر گاه اختلاف بر سر یک قضیه هندسی باشد، نمی‌توان برای حل آن به عقل عملی و نظریه احتجاج متوسل شد؛ بلکه کافی است به اثبات ریاضی آن قضیه هندسی رجوع کنیم. ما هیچ‌گاه «در خصوص اینکه حاصل جمع عدد دو با دو، چهار است یا اینکه پاریس پایتخت فرانسه است به تصمیم‌گیری نمی‌پردازیم» (Perelman, 1980b: 172).

۲. پرلمن و اولبرختز-تیتکا فنون احتجاج را در چند گروه دسته‌بندی کرده‌اند که یک گروه از آنها «احتجاج‌های مبتنی بر ساختار واقعیت» (Arguments based upon the structure of reality) نام دارد؛ در این گروه از احتجاج‌ها، سعی بر این است که بین برداشتی که مخاطب از واقعیات دارد و چیزی که شخص گوینده قصد ارائه‌اش را دارد، اتحاد و پیوندی ایجاد شود تا مخاطب از این طریق، سخن گوینده را بپذیرد (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 261).

۳. در بررسی رابطه شخص (person) و فعل او (act)، هر چیزی که از شخص ناشی می‌شود، به‌عنوان «فعل» تلقی می‌شود؛ بدین ترتیب، قضاوت‌های یک شخص، شیوه بیان وی، واکنش‌های احساسی و نیز اطوار غیرارادی شخص، همگی به‌منزله «فعل» آن شخص هستند (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1951: 256).

۴. در مقابل مرجعیت نظری (Theoretical Authority) نوع دیگری از مرجعیت وجود دارد که مرجعیت عملی (Practical Authority) نام گرفته است. در مرجعیت عملی، دستور - نه نظر - یک شخص، علت اصلی عمل

که در آن اوضاع و احوال مربوط به شخص، قابل اعتماد بودن او و شخصیتش مورد سؤال واقع شده یا مورد حمله قرار می‌گیرد تا از طریق نشان دادن ناشایستگی شخص، فعل وی نیز -که می‌تواند قضاوت و نظرهای او باشد- بی‌اعتبار شود.<sup>۲</sup> در احتجاج مبتنی بر مرجعیت نیز همانند احتجاج علیه شخص، شخصیت فردی که نظر یا سخنی را بیان کرده است، در مرکز توجه قرار می‌گیرد؛ اما این بار نه برای حمله به آن، بلکه برای تکیه بر آن. در واقع «احتجاج مبتنی بر مرجعیت» درست برعکس «احتجاج علیه شخص» عمل می‌کند (Walton, 2008: 209).

نگاهی به سابقه تاریخی نشان می‌دهد که احتجاج مبتنی بر مرجعیت از جمله استدلال‌هایی است که حمله‌های سنگینی به آن شده است. دلیل این حمله‌ها، اولاً سابقه استفاده از این احتجاج در محافلی بوده است که با تحقیق آزادانه و علمی سر ستیز داشته‌اند و ثانیاً سوءاستفاده از این احتجاج، دلیل دیگری برای موضع‌گیری تند در قبال این نوع از استدلال بوده است (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 305-306). این احتجاج، تحت لوای مفهوم «واقعیت» مورد حمله واقع شده است، زیرا به نظر می‌رسد، جایی که یک گزاره فقط می‌تواند دو حالت درست یا غلط را به خود بگیرد، صحت از احتجاج مبتنی بر مرجعیت، بی‌مورد است (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 306). اما همان‌طور که اشاره شد، در برخی حوزه‌ها از جمله در فلسفه و حقوق، همواره با چیزی به‌عنوان واقعیت عینی مواجه نیستیم. در واقع اگر تمام مسائل این حوزه‌ها از نوع واقعیت عینی بود، شاهد این مقدار شگفت‌انگیز از مجادله و اختلاف‌نظر در این حوزه‌ها نبودیم. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که تن دادن به مرجعیت را در حوزه‌هایی مانند حقوق، نباید در تعارض با عقل محسوب کرد. پرل‌من و اولبرختر-تیتکا معتقدند در بیشتر مواردی که به نظر می‌رسد «احتجاج مبتنی بر مرجعیت» مورد حمله واقع شده، در واقع حمله متوجه «مرجع منتخب» بوده است و نه خود این نوع از احتجاج (Perelman & Olbrechts-Tyteca, 1969: 307). به همین دلیل، وضعیت مرجعی که به نظر وی به‌عنوان دلیل استناد می‌شود، اهمیت زیادی دارد. توسل به احتجاج مبتنی بر

یک فرد است و فرد اجراکننده دستور، توجهی به دلایل مربوط به آن عمل نمی‌کند (Green, 1998). آنچه در «احتجاج مبتنی بر مرجعیت» مدنظر قرار دارد، صرفاً مرجعیت نظری است.

#### 1. Argumentum ad personam \ Argumentum ad hominem

۲. این نوع احتجاج به‌وفور در مناظره‌های سیاسی به‌کار می‌رود و حتی می‌توان آن را قوی‌ترین نوع احتجاج در عالم سیاست به‌شمار آورد. استفاده از این احتجاج می‌تواند مغالطه‌آمیز باشد؛ اما همیشه چنین نیست و در برخی موارد، استفاده از آن کاملاً مقبول و صحیح تلقی می‌شود (Walton, 2008: 170-171). برای مثال، در دعاوی حقوقی می‌توان استدلال کرد که شاهد معرفی‌شده به دادگاه قبلاً چندین بار به‌دلیل شهادت دروغ، محکوم شده است و به همین دلیل، سخن وی قابل اعتنا نیست (Van Eemeren & Grootendorst, 2015: 618). برای مطالعه اجمالی در مورد این احتجاج، ر.ک: کُپی، ۱۳۷۴: ۱۷۴-۱۷۱.

مرجعیت، می‌تواند در مواردی ضعیف یا نامعقول باشد.<sup>۱</sup> «والتون» معیارهایی را در قالب شش سؤال اساسی مطرح ساخته است که بر پایه آنها می‌توان توسل معقول به احتجاج مبتنی بر مرجعیت یک فرد متخصص را از به‌کارگیری نامعقول آن بازشناخت (Walton, 2008: 217-218).<sup>۲</sup> این شش سؤال مهم به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. آیا مرجع مدنظر، یک متخصص معتبر محسوب می‌شود؟
۲. آیا نظری که از سوی مرجع ارائه شده است در همان حوزه تخصصی وی قرار دارد؟
۳. مرجع مدنظر، چه مطلبی را بیان کرده است؟
۴. آیا مرجع موردنظر، قابل اعتماد است؟
۵. آیا نظر تخصصی مرجع مدنظر، با نظر سایر متخصصان در تطابق است؟
۶. آیا نظر تخصصی مرجع، بر پایه شواهد قرار دارد؟

## عوامل مؤثر بر «احتجاج مبتنی بر مرجعیت نظری دیوان بین‌المللی دادگستری»

دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان یک نهاد قضایی بین‌المللی از دو طریق قادر است موجبات اقناع اعضای جامعه جهانی را فراهم سازد؛ طریق اول، اثرگذاری بر بازیگران صحنه بین‌الملل از طریق متن تصمیمات دیوان است؛ این بازیگران با گوش فرادادن به استدلال‌های دیوان، تحت تأثیر قرار می‌گیرند و در صورتی که استدلال‌های مندرج در متن تصمیمات دیوان در نظر آنها معقول و قانع‌کننده باشند، نظر دیوان را پذیرا می‌شوند و آن را قبول می‌کنند.

اما طریق دومی که تصمیمات دیوان به‌واسطه آن موجب اقناع می‌شود، «مرجعیت نظری» دیوان است. در هر تلاشی که در صحنه بین‌الملل به‌منظور اقناع بازیگران آن به انجام می‌رسد، اعم از اینکه از سوی دولت‌ها یا از سوی سازمان‌های بین‌المللی دولتی یا غیردولتی صورت پذیرد یا اینکه در قالب تصمیمات مراجع گوناگون حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی جلوه‌گر شود، امکان توسل به «احتجاج مبتنی بر مرجعیت نظری دیوان» به‌عنوان یک حجت اقناعی، وجود دارد. برای سنجش میزان قدرت اقناعی حاصل از «مرجعیت نظری» دیوان، لازم است به بررسی وضعیت دیوان از دیدگاه شش سؤال مذکور بپردازیم. در این قسمت، عوامل مؤثر بر احتجاجی

۱. برای ملاحظه مثال‌هایی از استفاده نامعقول از این احتجاج و تحلیل آنها ر.ک: Coleman, 1995.

۲. محققان، معیارهای مختلفی را برای توسل صحیح به استدلال مبتنی بر مرجعیت نظری ارائه داده‌اند که با وجود تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، در نکات اساسی با هم اشتراک دارند. برای مطالعه در خصوص معیارهای

ارائه‌شده توسط سایرین و مقایسه آنها با همدیگر، ر.ک. Sorm, 2010: 33-50.



که صرفاً بر «مرجعیت نظری دیوان» مبتنی است، بررسی می‌شود. بررسی اقناع ناشی از محتوای استدلال‌های به‌کاررفته در متن تصمیمات دیوان، مدنظر نیست.

### ۱. دیوان به‌عنوان یک مرجع متخصص در حقوق بین‌الملل

نخستین سؤالی که در مورد مرجعیت نظری دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح می‌شود، این است که آیا دیوان مرجع نظری است؟ همچنین یک سؤال فرعی مرتبط با این سؤال این است که دیوان در چه حوزه‌ای واجد تخصص است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها باید در نظر داشت که دیوان، یک شخص حقیقی نیست؛ بلکه مجمعی است متشکل از اشخاص حقیقی (قضات) که در کنار هم، دیوان را تشکیل می‌دهند. بنابراین برای آنکه بتوان دیوان را دارای تخصص به‌حساب آورد، اعضای تشکیل‌دهنده آن نیز باید دارای تخصص باشند. بدیهی است تخصص اعضای دیوان هنگامی موجب متخصص تلقی شدن دیوان خواهد شد که حوزه تخصصی هر دو آنها (قضات و دیوان) با یکدیگر همپوشانی داشته باشند. بهترین منبع برای جست‌وجوی پاسخ به پرسش‌های مربوط به تخصص دیوان و اعضای آن، اساسنامه دیوان است. ماده ۲ اساسنامه، دو نوع تخصص حقوقی را از هم متمایز کرده است که عبارت‌اند از: متخصصان حقوق داخلی و متخصصان حقوق بین‌الملل. بدین ترتیب، طبق اساسنامه، انتخاب افرادی که به‌طور اخص در حقوق بین‌الملل شهرت ندارند نیز در ترکیب دیوان مجاز دانسته شده است.<sup>۱</sup> با وجود این، بیشتر افرادی که تاکنون به‌عنوان قاضی دیوان انتخاب شده‌اند، متخصصان شناخته‌شده‌ای در حقوق بین‌الملل بوده‌اند.<sup>۲</sup> در هر صورت، هر دو دسته مذکور در یک تخصص اشتراک دارند و آن علم حقوق در معنی عام است. از سوی دیگر، ماده ۶ اساسنامه به گروه‌های ملی توصیه می‌کند که با «عالی‌ترین دیوان قضایی، دانشکده‌ها و مدرسه‌های حقوق و فرهنگستان‌های ملی و شعبه‌های ملی فرهنگستان‌های بین‌المللی که مخصوص مطالعات در علم حقوق هستند»، مشورت کنند. اگرچه اطلاعات زیادی از نحوه عملکرد گروه‌های ملی در خصوص این توصیه در دست نیست و

۱. برای نمونه، قضاتی مانند قاضی اسپندر (Sir Percy Claude Spender)، قاضی موروزف (Platon Dmitrievich Morozov) و قاضی بنگزون (César Bengzon) همگی تحصیلات حقوقی داشتند و در مشاغل دولتی نیز در سطح وزیر یا سفیر برای دولت متبوع خود خدمت کرده بودند؛ اما هیچ‌گاه قبل از ورود به دیوان به‌صورت متمرکز در حوزه حقوق بین‌الملل فعالیت نداشته‌اند (Protz, 1979: 27).

۲. بسیاری از آنها در دوره‌های ابتدایی فعالیت دیوان از قضات سابق دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی بوده‌اند؛ برخی نیز قبلاً در کمیسیون حقوق بین‌الملل یا انستیتوی حقوق بین‌الملل عضویت داشته‌اند. همچنین اغلب قضات دیوان، یا قبلاً عضو دیوان دائمی داوری (PCA) بوده‌اند یا اینکه سابقه حضور در دیوان به‌عنوان قاضی اختصاصی یا وکیل یکی از طرف‌های دعوا را داشته‌اند (Aznar-Gomez, 2006: 216, note 72).

گمان می‌رود که به این توصیه، چندان وقعی نهاده نمی‌شود (Georget, Golitsyn & Zacklin, 2006: 250)، اما نگاهی به نوع مراجعی که مشورت با آنها در این ماده توصیه شده است، نشان می‌دهد دارا بودن دانش تخصصی در علم حقوق از ویژگی‌های اصلی قضات دیوان محسوب می‌شود. همچنین توجه به اصلی که بیان می‌کند: «دادگاه قانون را می‌داند»<sup>۱</sup> در کنار این واقعیت که حوزه اصلی عملکرد دیوان، حقوق بین‌الملل است، ما را به این نتیجه می‌رساند که قضات دیوان باید در زمینه حقوق بین‌الملل دارای تخصص بسیار بالایی باشند.<sup>۲</sup>

علاوه بر تخصص اعضای دیوان، دو عامل دیگر (تعدد قضات دیوان و نیز وجود سازوکار شور بین اعضای دیوان)، موجب شده‌اند که دیوان در سطحی فراتر از یکایک اعضای خود، دارای تخصص باشد. در خصوص عامل تعدد قضات باید توجه کرد که دیوان بین‌المللی دادگستری یک دادگاه جمعی<sup>۳</sup> است که تعداد اعضای نسبتاً زیادی دارد. همین مسئله به تنهایی – و حتی با فرض اینکه هیچ‌گونه تبادل نظری بین اعضای دیوان صورت نگیرد – موجب می‌شود که احتمال خطا یا ارائه یک تصمیم ضعیف از سوی دیوان کاهش یابد. در اینجا لازم است به ملاحظاتی در خصوص کارکرد شعبه‌های دیوان توجه کنیم. از آنجا که تعداد اعضای شعبه‌های دیوان کمتر از تعداد اعضای دیوان است<sup>۴</sup>، به همین لحاظ، هنگامی که دیوان در قالب شعبه‌های خود عمل می‌کند از دیدگاه مخاطب، تخصص شعبه‌ها کمتر از «دیوان کامل» ارزیابی خواهد شد.<sup>۵</sup> در خصوص شعبه‌های تخصصی که وفق پاراگراف اول ماده ۲۶ اساسنامه تشکیل می‌شوند، انتخاب اعضای شعبه براساس تخصص و تجربه خاص آنها موجب خواهد شد که در نظر مخاطب، میزان تخصص شعبه نسبت به میزان تخصص دیوان، بیشتر ارزیابی شود. با این حال بعید به نظر

#### 1. *lura novit curia*

۲. از آنجا که مطابق بند ۶ ماده ۳۱ اساسنامه، قضات اختصاصی نیز باید واجد شرایط مقرر برای قضات اصلی در ماده ۲ اساسنامه باشند، از این رو داشتن تخصص حقوقی، شامل قضات اختصاصی نیز می‌شود.

۳. چنین دادگاهی را Collegiate Court می‌نامند. در مقابل آن، دادگاه‌هایی قرار دارند که فقط با یک قاضی به تصمیم‌گیری می‌پردازند. در حال حاضر نظام‌های قضایی داخلی معمولاً از ترکیبی از هر دو نوع دادگاه استفاده می‌کنند. در همه نظام‌های قضایی، در اغلب مواردی که تصمیم دادگاه، نهایی تلقی می‌شود (مانند دیوان‌های عالی)، اختیار تصمیم‌گیری بر عهده مجامعی از قضات قرار دارد (Mendes, 2013: 62).

۴ شعبه رسیدگی اختصاری (موضوع ماده ۲۹ اساسنامه) متشکل از پنج عضو است، همچنین به نظر برخی محققان، از آنجا که حداقل نصاب تعداد قضات برای تشکیل دیوان وفق پاراگراف سوم ماده ۲۵ اساسنامه، نه نفر است؛ تعداد اعضای شعبه‌های تخصصی و اختصاصی دیوان هیچ‌گاه نباید از عدد هفت بیشتر شود (Palchetti, 2006a: 457).

۵. محققان مختلفی بر این عقیده‌اند که ارزش رویه‌ای (precedential value) تصمیمات شعبه‌های دیوان به سبب اندازه کوچک‌تر آنها، از ارزش رویه‌ای تصمیمات دیوان کمتر است (Palchetti, 2006b: 469).

می‌رسد بتوان تشکیل یک شعبه پُر تعداد و واقعاً تخصصی را تصور کرد، زیرا برای تشکیل چنین شعبه‌ای باید پنج یا هفت نفر از قضات دیوان با تخصص ویژه در یک حوزه مشخص از حقوق بین‌الملل، همزمان در ترکیب دیوان حضور داشته باشند که چنین وضعیتی، اتفاق نادری است. از سوی دیگر، باید توجه داشت که موضوعات ارجاعی به دیوان معمولاً موضوعات صرفاً فنی نیستند و به مسائل متنوعی در حقوق بین‌الملل ارتباط می‌یابند، از این‌رو اصولاً تاکنون شعبه‌های تخصصی جذابیت چندانی نداشته‌اند<sup>۱</sup> (Palchetti, 2006a: 458).

در خصوص سازوکار شور باید توجه داشت که برای تصمیم‌گیری توسط یک دادگاه جمعی، به‌طور کلی می‌توان دو روش را در نظر گرفت: نخست اینکه هر یک از قضات به‌تنهایی به تصمیم‌گیری بپردازد و نتیجه امر فقط از طریق شمارش آرای موافق و مخالف در خصوص موضوع، تعیین شود. در این روش مجموعه‌ای از تصمیمات جداگانه متعلق به هر یک از قضات به‌وجود می‌آید و متن واحدی تحت عنوان «رأی دادگاه» ارائه نمی‌شود.<sup>۲</sup> دومین روش آن است که هر یک از اعضای دادگاه قبل از اینکه تصمیم نهایی خود را در خصوص قضیه بگیرد، با سایر اعضای دادگاه شور کند و در نهایت متن واحدی که توسط اکثریت اعضا نگاشته می‌شود، به‌عنوان تصمیم دادگاه ارائه شود.<sup>۳</sup> سازوکار تصمیم‌گیری در دیوان بین‌المللی دادگستری مطابق با روش دوم است.<sup>۴</sup> بدین ترتیب، نظر دیوان، حاصل جمع جبری نظرهای اعضایی نیست که

۱. تنها شعبه تخصصی دیوان که مربوط به مسائل محیط زیست بود، به دلیل عدم کارکرد در سال ۲۰۰۶ منحل شد (International Court of Justice, 2018).

۲. این نظرها را Seriatim Opinions می‌نامند (Black's Law Dictionary, 1999: 1119). شیوه صدور رأی در انگلستان تا دهه ۱۷۵۰ میلادی دقیقاً به همین شکل بوده است (Henderson, 2007: 294).

۳. البته این روش را نیز برحسب اینکه اجازه آشکار شدن آرای مخالف و ارائه نظرهای شخصی در کنار تصمیم دادگاه داده شود یا خیر، می‌توان به دو نوع مختلف تقسیم کرد. برای مطالعه در خصوص تاریخچه به‌کارگیری این روش‌ها ر.ک: Henderson, 2007, pp. 292-332.

۴. در بند ۳ ماده ۵۴ اساسنامه دیوان به شور قضات اشاره شده است؛ همچنین مستفاد از ماده ۶۸ اساسنامه و نیز مواد ۱۰۳ و ۱۰۷ قواعد رسیدگی دیوان (مصوب ۱۹۷۸)، در ارائه نظرهای مشورتی نیز جلسه شور تشکیل می‌شود. همچنین مطابق ماده ۱ شیوه‌نامه کارکرد قضایی داخلی دیوان (Resolution concerning the Internal Judicial Practice of the Court) مصوب ۱۹۷۶، علاوه بر جلسات شوری که پس از ختم مرحله استماع شفاهی برگزار می‌شوند، قضات دیوان پس از مرحله تبادل لوایح کتبی و نیز در مرحله استماع شفاهی نیز جلسات شور تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که مشورت بین قضات دیوان، امری کلیدی در کارکرد دیوان محسوب می‌شود.

هیچ‌گونه تعامل و تأثیری بر یکدیگر نداشته‌اند.<sup>۱</sup> نظر هر یک از قضات به تدریج طی مشورت با سایر قضات شکل می‌گیرد و ممکن است نظری که یک قاضی قبل از مشورت‌های متعدد با همکاران خود داشته است، پس از فرایند شور، تغییر یابد یا حداقل از نظرهای همکاران خود تأثیر بپذیرد؛ در نتیجه، نظر نهایی دیوان محصول نظر همه قضات و از جمله، قضات مخالف است (Shahabuddeen, 1996: 196-197). بدین لحاظ دیوان بین‌المللی دادگستری به سبب تعدد قضات و نیز وجود سازوکار شور برای تصمیم‌گیری، از مزایای بیشتری از لحاظ مرجعیت، نسبت به هر یک از اعضای متخصص خود، برخوردار است. همچنین احترامی که این مرجع در جامعه بین‌الملل دارد، حاکی از آن است که این نهاد به‌عنوان یک مرجع متخصص در حقوق بین‌الملل مورد قبول واقع شده است.

## ۲. قرارگیری نظر دیوان در حوزه تخصصی‌اش

پرسش دومی که پاسخ مثبت به آن به‌منظور استفاده معقول از مرجعیت نظری دیوان در گفتمان‌های مربوط به حوزه حقوق بین‌الملل ضروری است، این است که آیا تصمیمات دیوان در حیطة تخصصی‌اش قرار دارند؟ در پاسخ باید گفت با توجه به اینکه دیوان رکن قضایی سازمان ملل متحد است، طبیعی است که تصمیمات دیوان در چارچوب همین کارکرد (کارکرد قضایی) قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، اساسنامه دیوان در بند ۱ ماده ۳۸ به‌صراحت کارکرد دیوان را تصمیم براساس حقوق بین‌الملل دانسته است. همچنین بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه به ذکر صلاحیت‌های موضوعی دیوان پرداخته که همگی مربوط به حقوق بین‌الملل هستند. از این‌رو شرط «اظهارنظر یک مرجع در محدوده تخصصی وی»، تأمین شده است. با این حال در مواردی که دیوان در شرح دلایل موجهه تصمیم خود، به ملاحظات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا فنی مربوط به قضیه اشاره کرده باشد، این قسمت از اظهارات دیوان را نمی‌توان به غیر از کاربردی که در استدلال حقوقی دارد، در حیطة تخصص دیوان محسوب و در حوزه‌های دیگر به آن استناد کرد. برای مثال، در صورتی که دیوان در قضیه‌ای نتیجه بگیرد که بر پایه شواهد و ادله ارائه‌شده به او از سوی طرفین اختلاف، فعالیت‌های صنعتی یک دولت در منطقه مرزی موجب آلودگی زیست‌محیطی در سرزمین دولت مجاور شده است، نمی‌توان این

۱. از دیدگاه قاضی آنزیلوتی، کار دیوان در دو مرحله به انجام می‌رسد که عبارت‌اند از مرحله کار شخصی قضات و مرحله کار جمعی ایشان. مرحله کار جمعی قضات، مهم‌ترین مرحله کار دیوان است و مرحله کار شخصی قضات، مقدمه‌ای برای آن محسوب می‌شود (Anzilotti, 1928: 22). وی اظهار داشته است: «به عقیده من، نظر دیوان را نباید مجموعه‌ای از نظرهای جداگانه‌ای که از لحاظ نتیجه‌گیری با هم منطبق‌اند، محسوب کرد، بلکه نظر دیوان نتیجه تضارب و تفسیر نظرهای مختلف است» (Anzilotti, 1928: 23).

نتیجه‌گیری دیوان را به‌عنوان دلیلی در مباحثه‌های علمی مربوط به محیط زیست به‌کار گرفت، زیرا دیوان تخصص ذاتی در خصوص دانش محیط زیست ندارد.

### ۳. فهم درست نظر دیوان

کارکرد سؤال سومی که در ابتدا مطرح کردیم، اطمینان از فهم دقیق و درست نظر یک متخصص است. هنگامی می‌توان به نظر یک متخصص استناد کرد که محتوای گفتار وی خالی از ابهام بوده و به‌درستی درک شده باشد. برخی از مغالطه‌های مربوط به مرجعیت نظری بدان سبب رخ می‌دهند که نظر نقل‌شده از یک متخصص، به‌درستی درک نشده است.

اظهار نظر دیوان که در قالب تصمیمات آن به منصفه ظهور می‌رسد، از بدفهمی مخاطب در امان نیست. دلیل عمده این مسئله، کارکرد جمعی دیوان است. تصمیمات دیوان بر اینده نظرهای تمام اعضای آن است؛ به همین دلیل بسیاری از استدلال‌ها، به‌منظور تأمین نظر اکثریت به متن تصمیم دیوان راه پیدا نمی‌کنند یا فقط اشاره‌ای مختصر به آنها صورت می‌پذیرد (Protz, 1979: 181)، از این‌رو نمی‌توان انتظار داشت که تصمیمات دیوان، همانند متنی که حاصل اندیشه تنها یک فرد است، همگن و یکدست باشند. استدلال‌هایی که در متن تصمیم دیوان به‌کار می‌روند، حاصل تعامل و برخی پده-بستان‌های فنی بین قضات هستند؛ همین مسئله موجب می‌شود تصمیم دیوان حتی از نظر اعضای موافق نیز متمایز شود.<sup>۱</sup>

راهکار مطلوب برای رفع این مشکل، اجازه ضمیمه کردن نظرهای شخصی قضات به رأی دیوان است، زیرا یکی از کارکردهای نظرهای شخصی قضات، کمک به درک صحیح تصمیم دیوان است (Hofmann & Laubner, 2006: 1212). دیوان بین‌المللی دادگستری در مواردی این فرصت را داشته است تا به اهمیت نظرهای شخصی قضات برای فهم تصمیمات دیوان اشاره کند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، با مدنظر قرار دادن نظرهای شخصی قضات، می‌توان از فهم صحیح محتوای تصمیمات دیوان تا حد زیادی اطمینان حاصل کرد که نتیجه آن، کمک به اقناع حاصل از مرجعیت نظری دیوان بین‌المللی دادگستری خواهد بود.

۱. حتی امکان دارد رأی دیوان که حاصل تعامل اعضای دیوان با یکدیگر است، القاکننده تصویری ناصحیح در خصوص موضع برخی از قضات باشد (Protz, 1979: 62).

۲. دیوان در یکی از آرای خود اظهار داشته است: «اعلامیه‌ها یا نظرهایی که توسط اعضای یک دادگاه به‌هنگام تصمیم‌گیری نگاشته شده و به حکم ضمیمه می‌شوند، می‌توانند به روشن ساختن آن تصمیم کمک کنند» (ICJ, 1987: para. 49). همچنین دیوان در جای دیگری به ارتباط ناگسستنی میان تصمیمات دیوان و هر گونه نظر جداگانه‌ای که به آن ضمیمه می‌شود، تأکید کرده است (International Court of Justice, 1986: 6, para. 8).

#### ۴. قابل اعتماد بودن دیوان

معیار چهارم برای استفاده صحیح از احتجاج مبتنی بر مرجعیت نظری دیوان، قابل اعتماد بودن دیوان است. تکیه بر سخن متخصصی که در حوزه تخصصی مربوط به خود مطلبی بیان می‌کند، اما بیم آن می‌رود که به سبب ضعف اخلاقی یا داشتن نفع مادی در قضیه، به عمد نظر نادرستی را بیان کرده باشد، معقول نخواهد بود. اساسنامه دیوان دارای مقرراتی در این زمینه است که اولاً شخصیت مناسب اخلاقی اعضای دیوان و ثانیاً سلامت روند رسیدگی را تضمین می‌کنند. ماده ۲ اساسنامه به لزوم دارا بودن شخصیت والای اخلاقی قضات دیوان تصریح کرده است؛ از سوی دیگر، مواد ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ اساسنامه همگی برای تضمین استقلال و بی‌طرفی اعضای دیوان تنظیم شده‌اند.<sup>۱</sup> مجموعه این مقررات در کنار شخصیت والای اخلاقی اعضای دیوان،<sup>۲</sup> موجب می‌شوند که دیوان به‌عنوان یک متخصص حقوق بین‌الملل نظر خود را به‌صورت بی‌طرفانه اعلام کند. با این حال می‌توان وضعیتی را متصور شد که در آن، بدون اینکه اعضای دیوان قواعد بی‌طرفی را نقض کرده باشند، ساختار هیأت دیوان به‌گونه‌ای باشد که تصمیم دیوان را به سمت خاصی سوق دهد. چنین وضعیتی هنگامی احتمال وقوع می‌یابد که دیوان در قالب شعبه‌های خود عمل می‌کند. از آنجا که تعداد قضات شعبه‌های دیوان کمتر از تعداد قضات دیوان است، تأثیر نظر قضات اختصاصی در شعبه‌های دیوان بیشتر از تأثیر نظر قضات اختصاصی در «دیوان کامل» خواهد بود (Palchetti, 2006a: 451).<sup>۳</sup> از سوی دیگر، در تعیین قضات شعبه اختصاصی (موضوع پاراگراف دوم ماده ۲۶ اساسنامه)، طرفین اختلاف نقش مهمی دارند (Palchetti, 2006a: 461-462) و به همین دلیل ممکن است تصمیم شعبه دیوان در چنین وضعیتی، سمت و سویی مطابق با دیدگاه‌های طرفین اختلاف به خود بگیرد؛ به همین سبب، از آنجا که برخی از انواع دعاوی به مسائل دوجانبه بین دولت‌ها محدود نبوده و به موضوعات مورد علاقه سایر دولت‌ها یا جامعه بین‌الملل به‌طور عام مربوط می‌شوند، ارجاع چنین مواردی به شعبه دیوان به مصلحت دانسته نشده است (Palchetti, 2006a: 460). به دلایل مذکور به‌نظر می‌رسد کارکرد

۱. همچنین می‌توان به بند ۱ ماده ۳۲ قواعد رسیدگی دیوان اشاره کرد که مطابق آن، تصدی ریاست دیوان توسط

فردی که تابعیت یکی از طرفین دعوا را دارد، ممنوع شده است.

۲. ر.ک: ماده ۲ اساسنامه دیوان.

۳. حداقل تعداد اعضای شعبه‌های اختصاصی موضوع پاراگراف دوم ماده ۲۶ اساسنامه سه نفر است؛ از این‌رو با در نظر گرفتن

حق طرفین برای نصب قاضی اختصاصی این احتمال وجود دارد که در شعبه اختصاصی فقط یک قاضی عضو دیوان

حضور داشته باشد. با این حال، کلیه شعبه‌های اختصاصی که تاکنون تشکیل شده‌اند، دارای پنج عضو بوده‌اند.

دیوان در قالب شعبه‌ها، می‌تواند استناد به تصمیمات دیوان را از دیدگاه معیار چهارم، تضعیف کند.<sup>۱</sup>

اما عامل دیگری نیز در میزان اطمینان مخاطب از بی‌طرفی یک مرجع متخصص، مؤثر است و آن مدلل بودن نظر وی می‌باشد. لاتریاخذ در این خصوص می‌نویسد: «این نکته مهمی است که در تاریخ داورى بین‌المللی، اتهام‌های مربوط به عملکرد نادرست در انجام وظیفه داورى بیشتر در قضایایی وارد شده که رأی داورى توأم با استدلال نبوده است» (نقل از Damrosch, 1185: 2006). بدین ترتیب، مدلل بودن تصمیمات دیوان نیز از عواملی است که در ارتقای اطمینان خاطر مخاطب از بی‌طرفی دیوان مؤثر است. بند ۱ ماده ۵۶ اساسنامه به لزوم مستدل بودن رأی دیوان تأکید کرده و در نتیجه، از این طریق نیز بی‌طرفی دیوان تضمین شده است.

#### ۵. تطابق یا عدم تطابق نظر تخصصی دیوان با نظر سایر متخصصان

امکان دارد متخصصان مختلف، در خصوص مسئله‌ای نظرهای متفاوتی داشته باشند. این تفاوت نظر می‌تواند استدلال مبتنی بر مرجعیت را تضعیف کند. برای مثال، اگر یک شخص در مباحثه با شخصی دیگر، به نظر یک متخصص (یک مرجع نظری) به‌عنوان دلیلی بر قوت موضع خود، استناد کند و در همان حال، شخص مقابل نیز بتواند به‌عنوان دلیلی بر قوت موضع خود - که با موضع شخص اول در تضاد است - به نظر متخصص دیگری استناد کند؛ در این صورت هر دو احتجاج مبتنی بر مرجعیت، قدرت خود را تا حد زیادی از دست خواهند داد. البته استناد به نظر مراجع نظری در چنین مواردی ممکن است همچنان مشروع باقی بماند، زیرا مرجعیت نظری درجه‌پذیر است و میزان تخصص مراجع نظری مختلف نسبت به یکدیگر متفاوت‌اند (Hansen, 2006: 322) که همین مسئله می‌تواند به‌عنوان معیاری برای سنجش قدرت دو مرجع مخالف و ملاکی برای تفوق یکی بر دیگری به‌کار رود.

متخصصانی را که ممکن است نظر آنها با نظر اعلامی دیوان در تضاد باشد، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ۱. متخصصان عضو دیوان (قضات دیوان)، ۲. متخصصان خارج از دیوان و ۳. سایر مراجع بین‌المللی حل اختلاف. گروه اول، همان قضاتی‌اند که به‌نحوی با نظر اکثریت قضات دیوان مخالفت کرده‌اند و مطابق بند ۱ ماده ۵۷ اساسنامه، حق دارند نظر شخصی خود را به تصمیم دیوان ضمیمه کنند. گروه دوم مشتمل بر اشخاص حقیقی مانند استادان دانشگاه و محققان حقوق بین‌الملل و نیز نهادهای تخصصی مانند کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد است. گروه سوم، شامل دادگاه‌ها و دیوان‌های داورى بین‌المللی می‌شود.

۱. باید به این نکته توجه داشت که وفق ماده ۲۷ اساسنامه، تصمیمات شعبه‌های دیوان در حکم تصمیم دیوان است و تفاوتی از لحاظ اعتبار، بین این دو وجود ندارد.

## ۵. ۱. تعارض نظر دیوان با نظرهای شخصی قضات دیوان

همان‌گونه که ذکر شد، قضات در جلسات شور دیوان شرکت می‌کنند و بر شکل‌گیری نظر نهایی همکاران خود تأثیر می‌گذارند. نظر شخصی قضات دیوان را به همین سبب می‌توان متمایز از نظر سایر مراجع دانست، زیرا اشخاص و مراجع خارج از دیوان، در روند تضارب آرای قضات دیوان برای تصمیم‌گیری در قضیه شرکت ندارند. علت اهمیت نظر شخصی قضات دیوان این نکته است که تعارض نظرهای شخصی قضات با نظر دیوان در وضعیتی کاملاً ایده‌آل از لحاظ یکسان بودن شرایط ابراز دو نظر مذکور رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، وضعیت هر دو نظر متعارض از لحاظ موضوع اختلاف و طرفین آن، زمان ابراز دو نظر و یکسانی اطلاعاتی که هر یک از دو متخصص (دیوان و قاضی مخالف) به‌هنگام ابراز نظر در اختیار داشته‌اند، به کامل‌ترین شکل ممکن با هم در انطباق‌اند. چنین انطباق کاملی را در خصوص وضعیت نظر سایر متخصصان (محققان حقوق بین‌الملل و سایر مراجع حل اختلاف) نمی‌توان متصور شد. در چنین وضعیتی - که یک قاضی دیوان با نظر اکثریت مخالفت می‌کند - تعارض میان نظر دیوان و نظر یک متخصص دیگر (قاضی دیوان) در حادترین وضعیت ممکن قرار می‌گیرد، زیرا نمی‌توان عواملی مانند وقوع تغییر در قواعد حقوق بین‌الملل در اثر گذر زمان، تغییر اوضاع و احوال، به‌دست آوردن اطلاعات جدید و تمایز بین موضوع مطروحه با موضوع دیگر را علتی برای تعارض دو نظر دانست.

در هر قضیه، نظرهای شخصی قضات دیوان قادرند استناد به مرجعیت نظری دیوان را تضعیف کنند، اما میزان اثر این نظرهای شخصی، بسته به برخی عوامل، متفاوت خواهد بود. نخستین عامل، تعداد قضاتی است که با نظر تخصصی دیوان مخالفت کرده‌اند. هرچه تعداد قضات مخالف بیشتر باشد، تعارض نظر دیوان با نظر متخصصان دیگر (قضات مخالف) به میزان بیشتری برجسته خواهد شد. بدترین حالت هنگامی رخ می‌دهد که تعداد قضات مخالف و موافق با تصمیم دیوان مساوی باشند. در این وضعیت مطابق بند ۲ ماده ۵۵ اساسنامه، رأی رئیس دیوان یا کسی که جانشین اوست، تعیین‌کننده خواهد بود. نگاهی به تاریخچه عملکرد دیوان بین‌المللی دادگستری و سلف آن، نشان می‌دهد در اغلب مواردی که تعداد قضات مخالف با تعداد قضات موافق برابر بوده و تصمیم نهایی دیوان با رأی رئیس دیوان تعیین شده، نظر دیوان به‌شدت مورد انتقاد واقع شده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد در این‌گونه موارد، کثرت قضات

۱. «قضیه لوتوس» در دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و نیز «قضیه آفریقای جنوب غربی (ماهیت)» و «نظر مشورتی دیوان در قضیه مشروعیت تهدید به استفاده، یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای» در دیوان بین‌المللی دادگستری، قضایایی هستند که با رأی رئیس دیوان تعیین تکلیف شدند و تصمیم دیوان در آنها مورد انتقادات فراوانی قرار گرفت.



مخالف، نشانه‌ای از وجود اختلاف جدی بر سر موضوع، در بین متخصصان حقوق بین‌الملل در سطح جهانی باشد. عامل دوم، میزان تخصص و شهرت علمی مخالفان است، زیرا همان‌طور که اشاره شد، مرجعیت نظری درجه‌پذیر است. قبلاً ملاحظه شد که بیشتر قضات دیوان بشخصه، دارای مرجعیت نظری هستند. برخی قضات دیوان در همه یا برخی حوزه‌های تخصصی حقوق بین‌الملل شهرت علمی بسزایی دارند.<sup>۱</sup> هرچه مرجعیت نظری قضاتی که با نظر دیوان مخالفت می‌کنند، قوی‌تر و برجسته‌تر باشد، تأثیر منفی نظرهای ایشان بر ارزش اقتناعی ناشی از مرجعیت نظری دیوان، بیشتر خواهد بود. برای مثال، در صورتی که قضیه مطرح نزد دیوان مربوط به حقوق دریاها باشد و یکی از قضاتی که به سبب تخصصش در حقوق دریاها شهرت جهانی دارد با نظر دیوان مخالفت ورزد، در این صورت تعارض بین نظر دیوان با قاضی مذکور موجب کاهش چشمگیری در ارزش اقتناعی ناشی از مرجعیت نظری دیوان خواهد شد.<sup>۲</sup>

## ۵. ۲. تعارض نظر دیوان با نظرهای سایر متخصصان

تعارض نظر دیوان با نظر سایر محققان حقوق بین‌الملل نیز می‌تواند استناد به مرجعیت نظری دیوان را تضعیف کند. با این حال برای وقوع چنین تضعیفی، تعداد و شهرت محققان مخالف باید به حد کافی زیاد بوده باشد. نظرهای مخالف محققان و استادان دانشگاه نمی‌توانند تأثیر چندانی بر قدرت اقتناعی حاصل از استناد به مرجعیت نظری دیوان داشته باشند، زیرا معمولاً در مورد هر موضوعی می‌توان نظرهای مختلفی را از محققان برجسته یافت. همین مسئله موجب می‌شود که تعارض نظر یک یا چند محقق با نظر دیوان، قابل اعتنا نباشد.

تعارض نظر دیوان با نظر نهادهای علمی مشهور و معتبر را باید جدی‌تر گرفت. در صورتی که نظر نهادهایی مانند کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد که متشکل از تعداد زیادی حقوق‌دان برجسته است با نظر دیوان در تعارض قرار گیرد، می‌توان انتظار داشت که استناد به نظر دیوان -از منظر مرجعیت نظری آن- با مشکلاتی مواجه شود. با این حال باید به این نکته مهم توجه داشت که نظرهای محققان و نهادهای علمی معمولاً در فضایی تجربیدی و آکادمیک شکل

۱. برای مثال، قاضی مانفرد لاکس (Manfred Lachs) حقوقدان مشهوری بود که تجربه کار در همه حوزه‌های حقوق بین‌الملل را داشت. همچنین قاضی شیگرو ادا (Shigeru Oda) به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین متخصصان در حقوق بین‌الملل دریاها، شهرت زیادی دارد (Protz, 1979: 27, 66).

۲. تعارض مدنظر ما در اینجا، تعارضی است که دقیقاً در حوزه تخصصی آن قاضی مشهور رخ داده باشد. از این رو رأی مخالف یک قاضی -که شهرت وی در حقوق دریاهاست- در مرحله ایرادات مقدماتی، که فرضاً به حوزه‌های دیگری از حقوق بین‌الملل مربوط می‌شود، واجد اهمیت و تأثیری نیست که ممکن است رأی مخالف همان قاضی بر ارزش اقتناعی ناشی از مرجعیت نظری دیوان در مرحله رسیدگی ماهیتی قضیه داشته باشد.

می‌گیرند و ارائه می‌شوند که از وضعیت‌های عملی که دیوان با آنها سروکار دارد، متفاوت است. همین مسئله موجب می‌شود که شرایط متفاوتی بر نظرهای ابراز شده از سوی محققان از یک سو و دیوان از سوی دیگر، حاکم شود و به همین دلیل از اثر منفی نظرهای مذکور بر اقناع حاصل از مرجعیت نظری دیوان کاسته شود. در مجموع باید گفت تعارض نظر محققان، استنادان دانشگاه و نهادهای علمی هنگامی می‌تواند موجب تضعیف قدرت اقناعی ناشی از استناد به مرجعیت نظری دیوان شود که تعداد مراجع مخالف، زیاد و نظرهای آنها قریب به اتفاق بوده باشند.

### ۵.۳. تعارض نظر دیوان با نظرهای سایر مراجع بین‌المللی حل اختلاف

در حال حاضر تعداد زیادی مرجع تخصصی برای حل اختلافات بین‌المللی وجود دارند. برای نمونه، دیوان بین‌المللی حقوق دریاهای از مهم‌ترین دادگاه‌های تخصصی است که به حل اختلاف میان دولت‌ها در زمینه مسائل مرتبط با معاهده حقوق دریاهای می‌پردازد. حتی می‌توان از برخی دادگاه‌های تخصصی دیگر نیز نام برد که اگرچه صلاحیت شخصی آنها مشابه صلاحیت شخصی دیوان نیست، با اعلام نظر در خصوص حقوق بین‌الملل، در عمل امکان بروز تعارض میان نظرهای آنها و نظر دیوان به وجود آمده است.<sup>۱</sup> تخصصی بودن مراجع مذکور موجب می‌شود که نظر آنها، صرفاً از این دیدگاه، وزن بیشتری نسبت به نظر مراجع با صلاحیت عام داشته باشد. به همین سبب، در مواردی که نظر دیوان با نظر مراجع تخصصی حل اختلافات بین‌المللی در تضاد قرار گیرد، مشکل عمده‌ای بر سر راه قدرت اقناعی حاصل از استناد به نظر دیوان - صرفاً از منظر «احتجاج مبتنی بر مرجعیت نظری» - ایجاد خواهد شد.

در مورد آرای دیوان‌های داوری بین‌المللی که با نظر دیوان در تعارض قرار می‌گیرند، باید به دو نکته اشاره کرد؛ نخست اینکه دیوان‌های داوری معمولاً در چارچوب تعیین شده از سوی طرفین اختلاف تشکیل می‌شوند و به تصمیم‌گیری می‌پردازند، از این رو حتی حقوق و قواعد قابل اعمال توسط آنها نیز اغلب به دست طرفین دعوا تعیین و محدود می‌شوند.<sup>۲</sup> دوم اینکه معمولاً تعداد داوران دیوان‌های مذکور در مقایسه با تعداد قضات دیوان بین‌المللی دادگستری، کمتر است و این مسئله موجب می‌شود میزان تخصص چنین دیوان‌هایی نسبت به دیوان بین‌المللی دادگستری، حداقل در ظاهر، کمتر ارزیابی شود. به دلایل مذکور، تعارض نظر دیوان‌های داوری - به عنوان مراجع متخصص - اثر سوء کمتری بر اقناع حاصل از مرجعیت نظری

۱. برای مثال می‌توان به دیوان بین‌المللی کیفری و دادگاه‌های بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق و رواندا اشاره کرد. صلاحیت شخصی این دادگاه‌ها محدود به افراد حقیقی است.

۲. دیوان در قضیه بارسلونا ترکشن به همین علت توسل طرفین اختلاف به آرای داوری را قابل اعتنا ندانست (ICJ, (1970: 40, para. 63).

دیوان خواهد داشت. البته باید این نکته را نیز در نظر داشت که با زیاد شدن تعداد نظرهای ارائه‌شده از سوی دیوان‌های داوری که با نظر دیوان در تعارض‌اند، ارزش اقماعی نظر دیوان - صرفاً از دیدگاه مرجعیت نظری دیوان - کاهش خواهد یافت.

### ۶. ارائه ادله موجهه در تصمیمات دیوان

درست است که ارزش اقماعی ناشی از مرجعیت نظری یک متخصص، به محتوای نظر وی وابسته نیست، اما مخاطب انتظار دارد ادله مربوط به نتیجه‌گیری انجام‌یافته توسط متخصص، به وی ارائه شوند. متخصصی که نظر خود را بدون ارائه هر گونه استدلال و بدون بیان اطلاعاتی که نظر وی بر پایه آنها به دست آمده است ارائه می‌کند، هم ممکن است در معرض اتهام جانبداری قرار گیرد و هم اینکه نظر وی از دیدگاه مخاطب ارزش کمتری را برای پذیرش پیدا کند (Sorm, 2010: 46). مقررات حاکم بر کار دیوان از بروز چنین مشکلاتی ممانعت می‌کنند. بند ۱ ماده ۵۶ اساسنامه، ارائه استدلال توسط دیوان را الزامی کرده است؛ همچنین مطابق بند ۱ ماده ۹۵ قواعد رسیدگی دیوان، علاوه بر استدلال‌های حکمی، باید مسائل موضوعی نیز به‌همراه شرحی از روند رسیدگی و مختصری از لوایح طرفین دعوا، در تصمیم دیوان ارائه شوند. همه این مقررات علاوه بر کارکردهای مشخص دیگری که دارند، موجب خواهند شد انتظار مخاطب از دیوان - به‌عنوان یک متخصص - برای ارائه اطلاعاتی که تصمیم وی بر پایه آنها بنا نهاده شده است، برآورده شود.

### نتیجه‌گیری

دیوان بین‌المللی دادگستری، «مرجع نظری» معتبر و مهمی در حوزه حقوق بین‌الملل است که نظرش می‌تواند به اتکای همین مرجعیت و فارغ از متن استدلال‌های مربوطه، واجد ارزش اقماعی باشد. این بدان معنا نیست که دیوان فقط به اتکای مرجعیت نظری خود در گفتمان‌های جاری در عرصه بین‌الملل تأثیر می‌گذارد، بلکه کیفیت استدلال‌های دیوان نیز بر ارزش اقماعی نظرهای دیوان مؤثر بوده و واجد اهمیت فراوانی است. همچنین باید توجه داشت که در گفتمان‌های اقماعی، استناد به مرجعیت نظری دیوان به‌تنهایی به‌کار نمی‌آید، بلکه از آن به‌عنوان ابزار مکمل استفاده می‌شود. بررسی عوامل مؤثر بر مرجعیت نظری دیوان و احتجاجی که بر چنین مرجعیتی بنیان نهاده می‌شود، چند نکته را روشن می‌سازد؛ نخست اینکه نظرهای شخصی قضات دیوان (اعم از نظرهای جداگانه و مخالف) با ایجاد امکان فهم دقیق‌تر محتوای نظرهای دیوان موجب تسهیل به‌کارگیری «احتجاج مبتنی بر مرجعیت نظری دیوان» از سوی بازیگران بین‌المللی می‌شوند. با این حال در صورتی که در قضیه‌ای، تعداد و شهرت قضاتی که با

متن استدلال‌های دیوان ابراز مخالفت کرده‌اند به حد کافی زیاد باشد، قدرت اقتناعی ناشی از استناد به نظر دیوان در خصوص آن قضیه، تضعیف خواهد شد. دوم اینکه ارائه دلایل موجه در تصمیمات دیوان به افزایش میزان اقتناع حاصل از مرجعیت نظری دیوان کمک می‌کند، زیرا موجب جلب اعتماد در خصوص بی‌طرفی دیوان می‌شود و نیز این اطمینان را در مخاطب ایجاد می‌کند که دیوان با دقت زیاد و از طریق بررسی‌های همه‌جانبه به تصمیم‌گیری پرداخته است. نکته سوم این است که تصمیمات صادره از شعبه‌های دیوان از لحاظ ارزش اقتناعی ناشی از مرجعیت نظری، در مرتبه پایین‌تری نسبت به تصمیمات دیوان قرار دارند. تعداد کمتر اعضای شعبه‌های دیوان دلیل اصلی این امر است، زیرا از یک سو موجب می‌شود مخاطب دیوان، میزان تخصص شعبه‌ها را در مقایسه با «دیوان کامل» کمتر تلقی کند و از سوی دیگر، تعداد کمتر اعضای شعبه‌ها، تأثیر قضات اختصاصی در کارکرد شعبه‌ها را بیشتر کرده و به عمومیت تصمیم حاصله لطمه وارد می‌کند.

## منابع

### ۱. فارسی

#### الف) کتاب‌ها

۱. الشریف، م. (۱۳۹۳). *منطق حقوق: پژوهشی در منطق حاکم بر تفسیر و استدلال حقوقی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

#### ب) مقالات

۲. الشریف، م. (۱۳۸۶). «صورت‌گرایی در استدلال قضایی: پژوهشی در نسبت بین قیاس قضایی و قیاس صوری»، *فصلنامه حقوق*، ۳۷(۲)، ص ۱-۳۹.
۳. کپی، ا. م. (۱۳۷۴). «مغالطات غیرصوری»، ترجمه رضا محمدزاده، *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق* ۱(۲)، ص ۱۶۹-۲۰۰.

### ۲. انگلیسی

#### A) Books

4. Black's Law Dictionary. (1999). U.S.: West Publishing Co.
5. Chayes, A., ; Chayes, A. H. (1995). *The New Sovereignty: Compliance with International Regulatory Agreements*, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
6. Descartes, R. (1985). *Rules for the Direction of the Mind* (J. Cottingham, R. Stoothoff, & D. Murdoch, Trans.) *The Philosophical Writings of Descartes*, Vol.

- 1, London: Cambridge University Press.
7. Franck, T. M. (1995). *Fairness in International Law and Institutions*, New York: Oxford University Press.
8. Gross, A. G.; Dearin, R. D. (2003). *Chaim Perelman*, Albany, New York: State University of New York Press.
9. Mendes, C. H. (2013). *Constitutional Courts and Deliberative Democracy*. Oxford: Oxford University Press.
10. Perelman, C.; Olbrechts-Tyteca, L. (1969). *The New Rhetoric: A Treatise on Argumentation* (J. Wilkinson & P. Weaver, Trans.), Notre Dame: University of Notre Dame Press.
11. Prott, L. V. (1979). *The Latent Power of Culture and the International Judge*, Abingdon, Oxon: professional Books Ltd.
12. Shahabuddeen, M. (1996). *Precedent in the World Court*, Cambridge: Cambridge University Press.
13. Sorm, E. (2010). *The good, the bad and the persuasive: Normative quality and actual persuasiveness of arguments from authority, arguments from cause to effect and arguments from example*, The Netherlands: Landelijke Onderzoekschool Taalwetenschap (LOT) Publications.
14. Walton, D. (2008). *Informal Logic: A Pragmatic Approach*, Cambridge: Cambridge University Press.

#### **B) Articles & Book Sections**

15. Anzilotti, M. (1928). "Speech by President Anzilotti" (February 6th 1928) Fourth Annual Report of the Permanent Court of International Justice (June 15th 1927- June 15th 1928) ., Leyden: A. W. Sijthoff's Publishing Company, Vol. Series E, No. 4, pp. 19-25.
16. Aznar-Gomez, M. J. (2006). "Chapter I. Organization of the Court: Article 2." In A. Zimmermann, C. Tomuschat, & K. Oellers-Frahm (Eds.), *The Statute of the International Court of Justice: A Commentary*, pp. 205-218. New York: Oxford University Press.
17. Coleman, E. (1995). "There is no Fallacy of Arguing from Authority", *Informal Logic*, 17(3), pp. 365-383 .
18. Damrosch, L. F. (2006). "Article 56", In A. Zimmermann, C. Tomuschat, & Oellers-Frahm (Eds.), *The Statute of the International Court Of justice: A Commentary* ., New York: Oxford University Press, pp. 1183-1198.
19. Georget, P., Golitsyn, V., ; Zacklin, R. (2006). "Article 6". In A. Zimmermann, C. Tomuschat, & K. Oellers-Frahm (Eds.), *The Statute of the International Court of Justice: A Commentary*., New York: Oxford University Press, pp. 249-251.
20. Green, L. (1998). "Authority", In *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, London: Taylor and Francis.
21. Hansen, H. V. (2006). "Whately on Arguments Involving Authority", *Informal Logic*, 26(3), pp. 319-340.
22. Henderson, M. T. (2007). From Seriatim to Consensus and Back Again: A

- Theory of Dissent. *The Supreme Court Review*, 2007(1), pp. 283-344.
23. Hofmann, R., Laubner, T. (2006). "Article 57", In A. Zimmermann, C. Tomuschat, & Oellers-Frahm (Eds.), *The Statute of the International Court Of justice: A Commentary*, New York: Oxford University Press, pp. 1199-1215.
  24. Palchetti, P. (2006a). "Article 26", In A. Zimmermann, C. Tomuschat, & K. Oellers-Frahm (Eds.), *The Statute of the International Court of Justice: A Commentary*, New York: Oxford University Press, pp. 439-465.
  25. Palchetti, P. (2006b). "Article 27", In A. Zimmermann, C. Tomuschat, & K. Oellers-Frahm (Eds.), *The Statute of the International Court of Justice: A Commentary*, New York: Oxford University Press, pp. 467-472.
  26. Perelman, C. (1979a). "Disagreement and Rationality". *The New Rhetoric and the Humanities: Essays on Rhetoric and its Applications*, Dordrecht, Holland: D. Reidel Publishing Company, pp. 111-116.
  27. Perelman, C. (1979b). "The New Rhetoric: a Theory of Practical Reasoning" (E. Griffin-Collart & O. Bird, Trans.) *The New Rhetoric and the Humanities*, . Dordrecht, Holland: D. Reidel Publishing Company, pp. 1-42.
  28. Perelman, C. (1980a). "Legal Reasoning", *Justice, Law, and Argument*, Dordrecht: D. Reidel Publishing Company, pp. 125-135
  29. Perelman, C. (1980b). "What the Philosopher May Learn from the Study of Law", *Justice, Law, and Argument: Essays on Moral and Legal Reasoning* . Dordrecht, Holland: D. Reidel Publishing Company, pp. 163-174.
  30. Perelman, C.; Olbrechts-Tyteca, L. (1951). "Act and Person in Argument", *Ethics*, pp. 251-269 .
  31. Van Eemeren, F. H.; Grootendorst, R. (2015). "The History of the Argumentum Ad Hominem since the Seventeenth Century", In F. H. Van Eemeren (Ed.), *Reasonableness and Effectiveness in Argumentative Discourse: Fifty Contributions to the Development of Pragma-Dialectics* , pp. 611-629. London: Springer International Publishing.
  32. Willard, C. A. (1990). "Authority", *Informal Logic*, 12(1), pp. 11-22.
- C) Cases**
33. Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited, Judgment, I.C.J. Reports 1970, p. 3.
  34. Application for Review of Judgement No. 333 of the United Nations Administrative Tribunal, Advisory Opinion, I.C.J. Reports 1987, p. 1 8.
- D) Documents**
35. International Court of Justice. (1986). Comments of the International Court of Justice on the Report of the UN Joint Inspection Unit on "Publications of the International Court of Justice".
  36. International Court of Justice. (2018). Chambers and Committees. Retrieved from <http://www.icj-cij.org/en/chambers-and-committees>